

سلام المؤمنون
نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org

سیره عملی اهل بیت

امام محمد باقر علیه السلام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیره‌ی عملی اهل بیت علیهم السلام (حضرت امام محمد باقر علیه السلام)

نویسنده:

کاظم ارفع

ناشر چاپی:

فیض کاشانی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	سیره عملی اهل بیت علیهم السلام (حضرت امام محمد باقر علیه السلام)
۶	مشخصات کتاب
۶	چگونگی ولادت
۷	سیره عملی امام علیه السلام
۱۳	شاگردان ممتاز امام علیه السلام
۱۳	اشاره
۱۴	جابر بن عبدالله انصاری
۱۴	ابان بن تغلب
۱۵	جابر بن یزید جعفی
۱۵	محمد بن مسلم
۱۶	زرارة بن أعین
۱۶	حمران أعین
۱۷	عبدالله ابی یعفر
۱۷	برید عجلی
۱۷	سدر صیرفی
۱۸	کمیت اسدی
۱۸	مناظرات امام علیه السلام
۲۱	کلمات حکمت آمیز امام علیه السلام
۲۳	شهادت امام علیه السلام
۲۳	پاورقی

سیره عملی اهل بیت علیهم السلام (حضرت امام محمد باقر علیه السلام)

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: سیره عملی اهل بیت (ع): حضرت امام محمد بن علی باقر العلوم (علیه السلام) / تالیف کاظم ارفع، - ۱۳۲۳
 مشخصات نشر: تهران: فیض، ۱۳۷۲. مشخصات ظاهری: ص ۷۲ شابک: بها: ۴۰۰ ریال وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی
 یادداشت: عنوان روی جلد: امام محمد باقر (ع): سیره عملی اهل بیت علیهم السلام. یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس عنوان
 روی جلد: امام محمد باقر (ع): سیره عملی اهل بیت علیهم السلام. موضوع: محمد بن علی (ع)، امام پنجم، ق ۱۱۴ - ۵۷ شناسه افزوده:
 امام محمد باقر (ع): سیره عملی اهل بیت علیهم السلام رده بندی کنگره: BP۴۴/الف ۴س ۹ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۵۲ شماره
 کتابشناسی ملی: م ۷۲-۳۱۶

چگونگی ولادت

بسم الله الرحمن الرحيم «اللهم صل علی محمد بن علی باقر العلم و امام الهدی و قائد اهل التقوی و المنتخب من عبادك» امام محمد باقر علیه السلام در جمعه اولین روز ماه رجب سال پنجاه و هفت هجری در شهر مدینه چشم به جهان گشود. آن حضرت از دو سو منتسب به رسول الله و امیرالمؤمنین بود از ناحیه پدر به امام حسین علیه السلام و از ناحیه مادر به امام حسن علیه السلام انتساب داشت. یک روز امام صادق علیه السلام یادی از جدش مادر امام باقر علیه السلام نمود و فرمود: کانت صدیقه لم یدرک فی آل الحسن مثلاً» جدش صدیقه بود و در آل حضرت حسن علیه السلام زنی به درجه و مرتبه او نرسید. [۱]. «یقال: ان الباقر علیه السلام هاشمی من هاشمیین، و علوی من علویین و فاطمی من فاطمیین لانه أول من اجتمعت له ولاده الحسن و الحسین علیهما السلام و کانت أمه أم عبدالله بنت الحسن بن علی و [صفحه ۶] کان علیه السلام اصدق الناس لهجه و احسنهم بهجه و ابذلهم مهجه». در شأن امام محمد باقر علیه السلام گفته شده که او نمونه والائی از هاشمیان، علویان و فاطمیان بود زیرا که از جهت وراثت منتسب به امام حسن و امام حسین علیهما السلام و مادرش ام عبدالله (فاطمه) دختر امام حسن علیه السلام بود. راستگوترین لهجه‌ها و جذابترین چهره‌ها و بخشنده‌ترین انسانها بشمار می رفت. [۲]. امام علیه السلام درباره مادر بزرگوارش می فرماید که روزی در کنار دیواری نشسته بود که ناگاه صدائی از دیوار بلند شد و از جا حرکت کرد خواست که بر زمین افتد، مادرم با دست خود به دیوار اشاره کرد و فرمود: «لا و حق المصطفی ما أذن الله لك فی السقوط، فبقی معلقا حتی جازته فتصدق عنها ابی بمأة دینار». «قسم به حق مصطفی صلی الله علیه و آله که خداوند تبارک و تعالی اجازه نمی دهد که فرود آئی پس آن دیوار معلق در میان زمین و هوا باقی ماند تا آنکه مادرم از آنجا بگذشت آنگاه پدرم امام زین العابدین علیه السلام صد دینار برای او صدقه داد». [۳]. اسم شریف حضرت محمد، کنیه ابو جعفر، القاب باقر، شاکر و هادی بود ولی مشهورترین لقب های آن بزرگوار باقر العلوم یعنی شکافندهی دانشها بود. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: ای جابر تو زنده می مانی و فرزندم «محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب» را که نامش در تورات «باقر» است ملاقات می کنی، سلام مرا به او برسان. [صفحه ۷] بالاخره آن روز فرا رسید و جابر به محضر امام باقر علیه السلام که کودکی خردسال بود شرفیاب شد. راه رفتن او را تماشا می کرد و می گفت: به خدای کعبه سوگند آئینه تمام نمای پیامبر است. جابر از جا برخاست و بر پای امام باقر بوسه زد و گفت: فدایت شوم ای فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله سلام و درود جدت رسول خدا را به تو می رسانم. دیدگان امام باقر علیه السلام پر از اشک شد و فرمود: سلام و درود بر جدم پیامبر خدا باد تا بدان هنگام که آسمانها و زمین برپا هستند و بر تو ای جابر که سلام او را به من رساندی. [۴]. از جابر جعفری یکی از شاگردان ممتاز امام علیه السلام سؤال شد چرا آن حضرت را باقر نامیدند؟ پاسخ داد: «لانه بقر العلم بقرا آی شقه شقا و اظهره

اظهارا» زیرا که او شکافت علم را شکافتنی و آشکار و ظاهر ساخت آن را ظاهر ساختنی که از غیر او ساخته نبود. [۵]. جابر بن عبدالله انصاری به امام علیه السلام خطاب می کرد که: «یا باقر، یا باقر! انت الباقر حقا انت الذی تبقر العلم بقرا». ای باقر، ای باقر، حقا که تو باقری، و تو هستی که شکافندهی علم می باشی. آنگاه مدتی از محضر امام علیه السلام استفاده کرد. و بعد گفت: «یا باقر اشهد بالله انک قد اوتیت الحکم صیبا». ای باقر در پیشگاه پروردگار شهادت می دهم که تو در کودکی و خردسالی حکمت را فرا گرفتی. [۶]. [صفحه ۸]

سیره عملی امام علیه السلام

ابوبصیر می گوید: در خدمت امام محمد باقر علیه السلام وارد مسجد شدم جمعیت بسیاری در رفت و آمد بودند امام علیه السلام به من فرمود: «سل الناس هل یرونی» از مردم بپرس آیا امام باقر را می بینید؟ از هر کس که پرسیدم اباجعفر را دیدی می گفت نه با اینکه آن حضرت در کنار من ایستاده بود تا اینکه ابو هارون مکفوف (نابینا) آمده، حضرت باقر علیه السلام فرمود: از او بپرس گفتم امام محمد باقر را دیدی؟ گفت: آری ایشان همینجا ایستاده اند گفتم از کجا فهمیدی؟ گفت: «و کیف لا اعلم و هو نور ساطع» چگونه ندانم در صورتی که آن جناب نوری است درخشان و آفتابی است تابان. آنگاه ابوبصیر ادامه می دهد که شنیدم از امام علیه السلام با مردی که از اهل آفریقا بود صحبت کرد و فرمود: حال راشد چطور است عرض کرد: حالش خوب است و به شما سلام رسانید امام علیه السلام فرمود: خدا رحمتش کند، مرد گفت مگر از دنیا رفته است؟ فرمود: بله. گفت: چه موقع. فرمود: دو روز بعد از بیرون آمدن تو. مرد گفت: به خدا قسم مریض نبود و هیچ علتی برای مرگش وجود نداشت! امام علیه السلام فرمود: بالاخره مرگ فرا می رسد یا به مرض و یا به علتی ابوبصیر می گوید عرض کردم راشد چطور آدمی بود؟ فرمود: «رجل لنا موال و لنا محب ثم قال آترونا ان لیس لنا معکم اعین ناظره و أسمع سمیعہ بئس ما رأیتم والله لا یخفی علینا شیء من أعمالکم فاحضرونا جمیعا و عودوا انفسکم الخیر و کونوا من اهلہ تعرفوا فانی بهذا أمر ولدی و شیعتی». مردی دوستدار و محب ما بود سپس فرمود: آیا خیال [صفحه ۹] می کنید که ما چشم و گوشی نداریم که از وضع شما با خبر شویم چه خیال باطلی! سوگند به پروردگار هیچیک از اعمال و رفتار شما برای ما مخفی نیست. و همگی نزد ما حاضر است پس خویشتن را به کارهای خیر عادت دهید و اهل خیر باشید و بدانید که به این موضوع مهم فرزندان و شیعیانم را امر می کنم. زراره از عبدالملک نقل می کند که بین امام محمد باقر علیه السلام و بعضی از فرزندان امام حسن علیه السلام صحبتی پیش آمده بود من خدمت امام علیه السلام شرفیاب شدم، خواستم در این میان سخنی بگویم تا شاید حل اختلاف شود. امام علیه السلام فرمود: تو چیزی در بین ما مگو زیرا مثل ما با پسر عمویمان مانند همان مردی است که در بنی اسرائیل زندگی می کرد و او را دو دختر بود یکی از آن دو را به مردی کشاورز و دیگری را به شخصی کوزه گر شوهر داده بود. روزی برای دیدن آنها حرکت کرد. اول پیش آن دختری که زن کشاورز بود رفت و از او احوال پرسید دختر گفت پدرجان شوهرم کشت و زراعت فراوانی کرده اگر باران بیاید حال ما از تمام بنی اسرائیل بهتر است. از منزل آن دختر به خانهی دیگری رفت و از او نیز احوال پرسید گفت: پدر، شوهرم کوزهی زیادی ساخته اگر خداوند مدتی باران نفرستد تا کوزههای او خشک شود حال ما از همه نیکوتر است. آن مرد از خانهی دختر خود خارج شد در حالیکه می گفت خدایا تو خودت هر چه صلاح می دانی بکن در این میان مرا نمی رسد که به نفع یکی درخواستی بکنم هر چه صلاح آنهاست انجام بده. امام باقر علیه السلام فرمود: شما نیز نمی توانید بین ما سخنی بگویید. مبادا در این میان بی [صفحه ۱۰] احترامی به یکی از ما شود. وظیفهی شما احترام نسبت به همهی ماست به واسطهی رسول الله صلی الله علیه و آله. [۲۵]. عمر بن حنظله به امام باقر علیه السلام عرض کرد: خیال می کنم من خدمت شما قدر و منزلتی دارم و مورد علاقه و عنایت شما هستم، امام علیه السلام فرمود: آری، عرض کرد درخواست می کنم اسم اعظم را به من بیاموزی، حضرت جواب دادند آیا نیروی پذیرش و تاب نگهداری آن را داری؟ گفتم بلی،

ایشان دستور دادند داخل اطاق برو وقتی که داخل شدم، آن جناب هم وارد گردید و دست خود را بر زمین گذاشت تا ناگاه دیدم فضای خانه چنان تاریک شد که چشم‌هایم ابدا چیزی نمی دید مفاصل و استخوانهایم به شدت در حرکت و تکان افتاد. حضرت باقر علیه‌السلام فرمود: میل داری به تو بیاموزم یا توان نداری؟ عرض کردم نه یابن رسول‌الله مرا آن نیرو نیست در این موقع دست خویش را برداشت اطاق مانند اول روشن شد و امام علیه‌السلام را دیدم که تبسم می کرد [۲۶]. شیخ طوسی از محمد بن سلیمان و او از پدر خود نقل می کند که مردی از اهل شام خدمت حضرت باقر علیه‌السلام رفت و آمد داشت. مرکزش در مدینه بود. به مجلس امام علیه‌السلام نیز فراوان می آمد. می گفت محبت و دوستی با شما مرا به این مجلس نمی آورد، در روی زمین کسی نیست که پیش من ناپسندتر و دشمن‌تر از شما خانواده باشد. می دانم فرمانبرداری خدا و رسول و اطاعت امیرالمؤمنین به دشمنی کردن با شماست ولی چون تو را مردی فصیح زبان و دارای فنون و فضائل و آداب پسندیده می بینم از این رو به مجلس می آیم. با این طرز سخن گفتن باز حضرت باقر علیه‌السلام با خوشروئی و گرمی با او صحبت می کرد می فرمود: «لن تخفی علی الله خافیه» [صفحه ۱۱] هیچ چیز از خدا پنهان نیست. پس از چند روز مرد شامی رنجور گردید، درد و رنجش شدت یافت. آنگاه که خیلی سنگین شد یکی از دوستان خود را طلبید و گفت هنگامی که من از دنیا رفتم و جامه بر روی من کشیدی، برو خدمت محمد بن علی علیه‌السلام از آن جناب درخواست کن بر من نماز بگزارد. شب از نیمه که گذشت گمان کردند او از دنیا رفته رویش را پوشیدند. بامداد رفیقش به مسجد آمد، ایستاد تا حضرت باقر علیه‌السلام از نماز فارغ گردید و مشغول تعقیب نماز شد، جلو رفته، عرض کرد یا اباجعفر فلان مرد شامی هلاک شد از شما خواسته است که بر او نماز بگزارای فرمود نه، اینطور نیست. سرزمین شام سرد است و منطقه‌ی حجاز گرم، شدت گرمای حجاز زیاد است، برگرد در کار او عجله نکنید تا من بیایم، آنگاه حضرت حرکت کرده دوباره وضو گرفت دو رکعت نماز خواند دست مبارک را آنقدر که می خواست در مقابل صورت گرفت، دعا کرد پس از آن به سجده رفت تا هنگامی که آفتاب بر آمد در این موقع برخاسته به منزل مرد شامی آمد وقتی داخل شد او را صدا زد، مریض جواب داد «لیک یابن رسول‌الله» حضرت او را نشانید و تکیه اش داد غذایی که از آرد گندم درست شده بود طلب کرد با دست خویش آن غذا را به او داد، به خانواده‌اش فرمود شکم و سینه‌اش را با غذای سرد خنک نگه دارید از منزل خارج شد، طولی نکشید مرد شامی حالش خوب شد و به محضر امام علیه‌السلام شرفیاب شد و عرض کرد می خواهم در خلوت با شما ملاقات کنم، امام علیه‌السلام در خلوت با او ملاقات کرد. مرد شامی گفت شهادت می دهم که تو حجت‌خدایی بر خلق و تو آن باب و دری هستی که باید از آن در داخل شد. هر کس جز این راه برود ناامید و زیانکار است: حضرت فرمود: «ما بدا لک» چه شد که تغییر موضع داد؟ عرض کرد هیچ شک و شبه ندارم که روح مرا قبض کردند، مرگ را به چشم [صفحه ۱۲] خود آشکار دیدم. در این هنگام ناگاه صدای کسی را به گوش خود شنیدم که می گفت روح او را برگردانید محمد بن علی علیه‌السلام بازگشت او را خواست! امام علیه‌السلام فرمود: «اما علمت ان الله یحب العبد و یبغض عمله و یبغض العبد و یحب عمله» آیا نمی دانی خداوند بعضی از بندگان را دوست دارد ولی عملشان را نمی خواهد، برخی را دوست ندارد و عملشان را می خواهد. یعنی تو در نزد پروردگار دشمن بودی اما ارتباط و انس تو با من در نزد خدا محبوب بود. راوی می گوید مرد شامی بعد از آن جزء یاران و اصحاب امام باقر علیه‌السلام شد.

[۲۷]. سلام ابن مستنیر می گوید محضر امام محمد باقر علیه‌السلام بودم که حمران ابن اعین وارد شد و چند سؤال از آن بزرگوار کرد. در هنگام خداحافظی گفت ای پسر رسول‌خدا صلی الله علیه و آله خدا شما را طول عمر عنایت کند و ما را بیش از این بهره‌مند گرداند. خواستم وضع خود را برایتان شرح دهم. وقتی ما شرفیاب خدمت شما می شویم. هنوز خارج نشده ایم قلبمان صفائی پیدا می کند و مادیات و دنیا را فراموش می کنیم. اما همین که وارد اجتماع و تجارت و کسب می شویم باز به دنیا علاقه پیدا می کنیم. امام علیه‌السلام فرمود: قلب چنین است گاهی سخت و زمانی نرم می شود سپس فرمود: اصحاب رسول‌الله صلی الله علیه و آله به آن حضرت عرض می کردند: ما می ترسیم منافق باشیم. پیغمبر صلی الله علیه و آله می پرسید به واسطه‌ی چه چیز؟ می

گفتند: وقتی خدمت شما هستیم ما را بیدار نموده به آخرت متمایل می فرمائید ترس به ما روی می آورد دنیا را فراموش کرده بی میل به آن [صفحه ۱۳] می شویم. به طوری که گویا با چشم آخرت و بهشت و جهنم را مشاهده می کنیم. این حال تا موقعی است که در خدمت شما هستیم. همین که خارج شدیم به منزل که می رویم بوی فرزندان که به شامه‌ی ما می رسد خانواده و زندگی خود را که می بینیم حالت معنوی که از محضر شما کسب کرده بودیم از دست می دهیم آیا با این خصوصیات ما گرفتار نفاق نمی شویم. فرمود: هرگز، این پیشامدها و تغییرات از وسوسه‌های شیطان است که شما را به دنیا متمایل می کند. به خدا سوگند اگر بر همان حال اولی که ذکر کردید مداومت داشته باشید ملائکه با شما مصافحه می کنند و بر روی آب راه خواهید رفت. «ولو لا انکم تذنبون فستغفرون الله لخلق الله خلقا حتی یذنبوا ثم یتغفر لهم ان المؤمن تواب» اگر این طور نبود همین که شما گناه می کنید و بعد از آن توبه می نمائید هر آینه خداوند دسته‌ی دیگری را خلق می کرد که گناه کنند آنگاه طلب آمرزش و توبه نمایند تا خداوند آنها را ببخشد. به درستی که مؤمن پیوسته مورد امتحان و آزمایش واقع می شود گناه می کند و توبه می نماید باز گناه می کند فوراً توبه می نماید. نشنیده‌ای خداوند می فرماید «ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین» و نیز در این آیه می فرماید: «استغفروا ربکم ثم توبوا الیه» [۲۸]. حکیم بن عتیبه گفت: خدمت حضرت باقر علیه السلام بودم. خانه پر از جمعیت بود در این هنگام پیرمردی که تکیه بر عصای آهنین خود داشت [صفحه ۱۴] وارد شد. بر در خانه ایستاده گفت: «السلام علیک یابن رسول الله و رحمۃ الله و برکاته. سکوت کرد. امام علیه السلام فرمود: علیک السلام و رحمۃ الله و برکاته. پیرمرد رو به طرف حضار مجلس نموده بر همه سلام کرد و آنها جواب سلامش را دادند آنگاه متوجه حضرت شده عرض کرد یابن رسول الله صلی الله علیه و آله مرا به نزدیک خود جای ده. به خدا قسم شما را دوست دارم، دوستان شما را نیز دوست دارم این علاقه و محبت من نسبت به شما و دوستانتان نه برای طمع در دنیا است. به خدا قسم دشمنان شما را دشمن دارم و از آنها بیزارم این دشمنی و بیزاری که نسبت به آنها ابراز می کنم خدای را شاهد می گیرم که نه به واسطه‌ی کینه و خصومتی است که بین من و آنها باشد. آنچه شما حلال بدانید حلال می دانم و آنچه حرام بدانید حرام می دانم و انتظار فرج شما خانواده را می کشم. یابن رسول الله فدایت شوم با این خصوصیات آیا امید نجاتی برایم هست. امام باقر علیه السلام فرمود: جلو بیا، جلو بیا، او را پیش خود خواند تا در پهلوی خود بنشاند. آنگاه فرمود: پیرمرد! شخصی خدمت پدرم علی بن الحسین علیه السلام رسید همین سؤالی را که تو کردی، از ایشان نمود پدرم در جوابش فرمود: اگر از دنیا بروی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی و امام حسن و امام حسین و علی بن الحسین وارد می شوی. قلبت خنک خواهد شد و دلت از التهاب می افتد شاد خواهی شد و چشمهایت روشن می گردد. با کرام الکاتبین به خوبی و خوشی روبرو خواهی شد آنگاه که جانت به اینجا برسد (در این هنگام با دست اشاره به گلوی خود نمود) در زندگی نیز چیزهایی خواهی دید که باعث روشنی چشمت هست و با ما در مقامی بلند و ارجمند خواهی بود. [صفحه ۱۵] پیرمرد از شنیدن این مقامات چنان غرق در شادی شد که خواست برای مرتبه دوم عین جملات را از زبان امام علیه السلام شنیده باشد از این رو عرض کرد یابن رسول الله چه فرمودید؟! حضرت باقر علیه السلام سخنان خود را تکرار کرد پیرمرد عرض کرد اگر من بمیرم بر پیغمبر و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین علیهم السلام وارد می شوم. چشمم روشن و دلم شاد و قلبم خنک می گردد و کرام الکاتبین را با شادی و خوشی ملاقات می کنم وقتی جانم به گلویم برسد. اگر زنده بمانم خدا چشمم را روشن می نماید و با شما در درجه‌ای بلند خواهم بود؟! در این هنگام پیرمرد را چنان گریه‌ای گرفت که مانند ژاله اشک می ریخت و با صدای بلند های های گریه می کرد آنقدر گریه کرد که بر زمین افتاد قطرات پیاپی اشک و ناله‌های جانگداز که حاکی از قلب پر از محبت و ولای پیرمرد بود چنان اطرافیان را تحت تأثیر قرار داد که همه با صدای بلند شروع به گریه کردند. امام علیه السلام رو به طرف پیرمرد کرد نموده با دست مبارک قطرات اشک را از مژگانش می گرفت و می پاشید. پیرمرد سر بلند نمود عرض کرد یابن رسول الله صلی الله علیه و آله دست مبارکت را به من بده حضرت دست خود را به طرفش دراز کرد، پیرمرد دست حضرت را گرفته شروع به بوسیدن کرد و بر

چشم‌های خود گذاشت، سینه و شکم خویش را گشود دست آن جناب را بر روی سینه و شکم خود گذاشت آنگاه از جای حرکت کرده سلام داد و رفت. حضرت باقر علیه‌السلام تا موقعی که پیرمرد در حال رفتن دیده می‌شد او را با توجه مخصوصی تماشا می‌کرد پس از آن روی به جمعیت نموده فرمود: هر کس مایل است مردی از اهل بهشت را ببیند به این شخص نگاه کند. حکم بن عتیبه راوی حدیث می‌گوید هیچ مجلس عزائی را ندیده بودم که [صفحه ۱۶] از نظر سوز و گداز و سیلاب اشک شباهت به این مجلس داشته باشد. [۲۹]. محمد بن مسلم می‌گوید از امام محمد باقر علیه‌السلام پرسیدم که بعضی از مردم را می‌بینم که در عبادت جدیت دارند، با خشوع بندگی می‌کنند ولی اقرار به ولایت ائمه علیهم‌السلام ندارند و حق را نمی‌شناسند آیا عبادت و خشوع آنها را نفعی می‌بخشد؟ امام علیه‌السلام فرمود: ای محمد مثل اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مثل همان خانواده‌ای است که در بنی اسرائیل بودند. هر یک از آن خانواده که چهل شب عبادت و کوشش کرد و پس از آن هر دعائی که می‌نمود مستجاب می‌شد. یک نفر از همان خانواده چهل شب را به عبادت گذرانید، بعد از آن دعا کرد ولی مستجاب نشد، خدمت حضرت عیسی علیه‌السلام آمد از وضع خود شکایت کرد. عیسی علیه‌السلام تطهیر نموده نماز خواند آنگاه از خداوند راجع به آن مرد درخواست خطاب رسید ای عیسی! این بنده‌ی من از راه و دری که نباید وارد شود وارد شده او مرا می‌خواند با اینکه در قلبش نسبت به نبوت تو شک دارد. اگر آنقدر دعا کند که گردنش قطع شود و انگشتانش از هم جدا شود دعایش مستجاب نخواهم کرد. عیسی علیه‌السلام رو به او کرد و فرمود: خدا را می‌خوانی با اینکه دربارهی نبوت پیغمبرش مشکوکی؟ عرض کرد آنچه فرمودی واقعیت دارد از خدا بخواه این شک را از دل من بزدايد عیسی علیه‌السلام دعا کرد خداوند او را بخشید و به مقام سایر آن خانواده نائل شد (که پس از چهل شب عبادت دعایشان مستجاب می‌شد). [۲۴]. ز پیر عقل، جوانی سؤال کرد و چه گفت که ای ز نور تو روشن چراغ انسانی [صفحه ۱۷] به غیر حب علی طاعتی تواند بود که خلق را برهاند ز قید نیرانی جواب داد که لا والله این سخن غلط است دو بیت بشنو از من اگر سخندانی به حق قادر بیچون خدای سبحانی به حق جمله‌ی کر و بیان روحانی که دشمنان علی را نماز نیست درست اگر چه سینه‌ی اشتر کنند پیشانی محمد بن مسلم گوید: از کوفه به طرف مدینه عزم سفر کردم در حالی که مریض و سنگین بودم، خبر به امام محمد باقر علیه‌السلام رسید که محمد بن مسلم مریض شده امام علیه‌السلام به توسط شخصی شربتی که سرپوش پارچه‌ای بر روی آن بود برایش فرستاد. آن شخص خود را به محمد بن مسلم رسانید و گفت: به من دستور داده‌اند تا از این شربت نخوری از اینجا نروی. محمد بن مسلم می‌گوید همین که شربت را نزدیک دهان آوردم بوی مشک از آن ساطع بود. دیدم شربتی خوش طعم و سرد است وقتی آشامیدم مأمور امام علیه‌السلام گفتم: حضرت باقر علیه‌السلام فرمودند بعد از آنکه خوردی حرکت کن و به نزد ما بیا، من از فرمایش امام علیه‌السلام در اندیشه شدم با اینکه قبل از آشامیدن قدرت بر روی پا ایستادن را نداشتم شربت که در معده‌ام داخل شد مثل اینکه در بندهای آهنین بسته بودم همه باز شد و در خانه‌ی آن سرور آمده اجازه ورود خواستم. «با صدای بلند فرمود: خوب شدی داخل شو. وارد شدم در حالی که اشک می‌ریختم سلام کرده دست آن حضرت را بوسیدم: فرمود: برای چه گریه می‌کنی؟ عرض کردم فدایت شوم گریه‌ام برای این است که از خدمت شما دورم و در فاصله بسیار زیادی واقع [صفحه ۱۸] شده‌ام اینک که خدمتتان رسیده‌ام نمی‌توانم زیاد بمانم و شما را ببینم. آن حضرت فرمود: اما اینکه نمی‌توانی زیاد بمانی خداوند دوستان ما را چنین قرار داده، بلا را نسبت به ایشان سریع کرده و اما به دوری و غربت اشاره کردی، در این موضوع باید به امام حسین علیه‌السلام تأسی بجوئی. دور از ما در فرات و عراق دفن شده صلی الله علیه و آله و اینکه گفتمی فاصله بین تو با ما زیاد است همانا مؤمن در دنیا و میان این مردم کج رفتار غریب است تا زمانی که به سوی رحمت خدا برود اینکه می‌گوئی ما را دوست داری و می‌خواهی پیوسته ما را ببینی خداوند از قلبت آگاه است و بر این ولا و محبت تو را پاداش خواهد داد. [۲۵]. جابر بن عبدالله انصاری به محضر امام باقر علیه‌السلام شرفیاب شد در آنوقت پیری ضعیف و عاجز شده بود حضرت از حالش جويا گردید گفت اکنون در حالی هستم که پیری را از جوانی، مرض را از سلامتی، مرگ را از زنده بودن بهتر

می خواهم. امام علیه السلام فرمود: اما من اگر خداوند پیرم کند پیری را می خواهم و اگر جوان، جوانی را، اگر مریض شدم مرض را و اگر شفا دهد شفا و سلامتی را طالبم اگر بمیراند مرگ را و چنانچه زنده نگه دارد زندگی را می خواهم. همین که جابر این سخن را شنید صورت آن جناب را بوسیده گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله درست فرموده که تو زنده می مانی تا ملاقات کنی با یکی از فرزندان من که نام او باقر است علم را می شکافد به طوری که گاو زمین را شکاف می دهد. [۲۶]. محمد بن منکدر می گوید یک روز اراده کردم که امام باقر علیه السلام را موعظه کنم او مرا موعظه کرد. دوستانش گفتند: به امام علیه السلام چه گفتی و چه [صفحه ۱۹] شنیدی؟ گفت یک روز که هوا بسیار گرم بود اطراف شهر مدینه رفتم. مشاهده کردم که امام علیه السلام با دو نفر از کارگزارانش مشغول کار هستند. پیش خودم گفتم چگونه است که بزرگی از بزرگان قریش در این ساعت از روز که هوا بسیار گرم است در طلب دنیا است، تصمیم گرفتم که او را موعظه کنم، نزدیک رفتم و سلام کردم امام علیه السلام در حالیکه عرق از سر و رویش می ریخت با تندی پاسخ داد عرض کردم خداوند تو را اصلاح کند بزرگی از بزرگان قریش در این ساعت از روز با این حال در طلب دنیا است اگر مرگ در این موقعیت به سراغت بیاید چه خواهی کرد. گفت: امام علیه السلام فرمود: به خدا قسم اگر در این حال مرگ به سراغم بیاید موقعی آمده که من در ساعتی از طاعات الهی هستم. (بدان من این گونه زحمت می کشم) تا از تو و مردم بی نیاز باشم. از مرگ در آن حالت بیمناکم که سرگرم گناهی باشم. آنگاه گفتم رحمت خدا بر تو باد فکر کردم که شما را موعظه کنم اما شما مرا موعظه کردید. [۲۷] امام صادق علیه السلام می فرمود: پدرم امام باقر علیه السلام در آمد کم و خرج زیاد داشت و هر جمعه یک دینار صدقه می داد و می فرمود: صدقه دادن در روز جمعه ثواب مضاعف دارد به خاطر فضیلتی که روزهای جمعه بر سایر روزها دارد. [۲۸]. همو فرمود: پدرم کثیر الذکر بود و به قدری ذکر می گفت که گاهی با او راه می رفتیم، می دیدیم که ذکر خدا می گوید، با او طعام می خوردیم ذکر می گفت. با مردم صحبت می کرد ذکر می گفت. پیوسته می دیدیم که زبان مبارکش به کام شریفش چسبیده و می گفت: لا اله الا الله و ما را نزد خود جمع می کرد و می فرمود: که ذکر بگوئیم تا آفتاب طلوع کند. و پیوسته امر [صفحه ۲۰] می فرمود به تلاوت قرآن و هر کدام از اهل بیت نمی توانستند قرائت قرآن کنند امر می کرد که ذکر بگویند. [۲۹]. زرارهی بن اعین می گوید. امام محمد باقر علیه السلام به تشییع جنازه ی مردی از قریش شرکت فرمود و من در خدمتش بودم در میان تشییع کنندگان «عطا» مفتی مکه نیز حضور داشت. در این حال ناله و فریادی از زنی بلند شد عطا به او گفت یا خاموش باش یا ما مجبوریم که تشییع را ادامه ندهیم. آن زن خاموش نشد عطا مراجعه نمود. زراره می گوید: به امام علیه السلام عرض کرد عطا بازگشت. امام علیه السلام فرمود: تو با ما باش همراه جنازه برویم اگر یک وقت چیزی در حق و باطل بودنش تردید باشد هیچ وقت حق مسلم را رها نمی کنیم یعنی فعلا تشییع این مرد مسلمان حق مسلم است. زراره می گوید: پس از اداء نماز بر میت، صاحب عزا به امام علیه السلام عرض کرد خداوند به شما اجر و رحمت بدهد چون قادر نیستید که پیاده راه زیادی بروید برگردید. امام علیه السلام قبول نفرمود. عرض کرد صاحب عزا اجازه داد مراجعت فرمائی من هم سؤالی دارم که می خواهم از شما بپرسم. امام علیه السلام فرمود: برو به نیت خود، ما که به اجازه ی این آقا نیامده ایم که با اجازه ی او برگردیم بلکه این کار برای فضل و اجری است که آن را می طلبیم زیرا به همان مقدار که شخص، تشییع جنازه می کند مأجور است. مرحوم محدث قمی رضوان الله تعالی علیه پس از نقل روایت فوق دو روایت کوتاه دیگر در فضیلت تشییع جنازه اضافه می کند که اول تحفه ای که به مؤمن داده شود آن است که آمرزنده شود او و آن کسی که تشییع جنازه ی او نموده است و امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: هر که مشایعت جنازه کند چهار اجرت را برایش می نویسد یکی برای تشییع، یکی برای نماز، یکی برای [صفحه ۲۱] انتظار دفن و یکی هم برای مجلس ترحیم و عزاداری [۲۴]. افلاح غلام امام محمد باقر علیه السلام می گوید با مولایم به سفر حج مشرف شدیم. همین که آن بزرگوار وارد مسجد الحرام شد و نگاهی به خانه کعبه کرد شروع به گریه کرد و با صدای بلند ناله سر داد. عرض کردم پدر و مادرم فدایت باد مردم شما را تماشا می کنند ممکن است مقداری صدای خود را کوتاه کنید. «فبکی و قال لِمَ لَا أَبْکِی

لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيَّ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ فَأَفُوزَ بِهَا عِنْدَهُ». امام علیه السلام گریه کرد و فرمود چرا نگریم، امید دارم که خداوند تبارک و تعالی نظر رحمت به من کند و بدون وسیله رستگاری را فراهم آورد. آنگاه حضرتش مشغول طواف بیت شد و بعد نزد مقام نماز خواند وقتی سر از سجده برداشت سجده گاهش از اشک چشمانش پر شده بود. [۲۵]. جابر جعفی می گوید: امام علیه السلام به من فرمود: من محزونم و قلبم مشغول! عرض کردم چرا محزونی و به چه چیز دلت مشغول است؟ فرمود: «یا جابر انه من دخل قلبه صافی خالص دین الله شغله عما سواه» ای جابر: هر کس در دلش دین خالص و دور از هر غل و غش داخل شود از غیر خدا تخلیه خواهد شد. ای جابر: دنیا چیست جز یک مرکب سواری، لباس و همسر. اهل ایمان به ماندن در دنیا اطمینان ندارند و نگران وضع آخرتشان هستند. اینها گوششان از ذکر خدا سنگین نیست، چشمشان از رؤیت نور خدا [صفحه ۲۲] به خاطر دیدن زرق و برق دنیا نابینا نیست! [۲۶]. سلمی کنیز امام باقر علیه السلام می گوید: هر وقت بعضی از برادران حضرت به عنوان میهمان به محضر آن بزرگوار شرفیاب می شدند امام علیه السلام با بهترین غذاها از آنها پذیرایی می کرد. لباس بر آنها می پوشانید و مقداری هم پول در اختیارشان می گذاشت. من عرض می کردم علت چیست که اینقدر به اینها کمک می کنید می فرمود: «یا سلمی ما حسنۃ الدنيا الا صلة الاخوان و المعارف» ای سلمی هیچ کار نیکی بهتر از رسیدگی به برادران و آشنایان نیست! [۲۷]. زهری نقل می کند که هشام بن عبدالملک در سفر حج بود که وارد مسجد الحرام شد در حالی که دست بر دوش یکی از غلامان خویش به نام سالم داشت. امام محمد باقر علیه السلام هم در مسجد مشغول عبادت بود. سالم به هشام گفت این شخص محمد بن علی بن الحسین است. این همان کسی است که مردم عراق شیفته و عاشق او هستند. هشام گفت برو به او بگو که امیرالمؤمنین می گوید: چگونه این همه جمعیت در روز قیامت با فاصله ای که بین هم دارند غذا می خورند. امام علیه السلام فرمود: مردم دایره وار محشور می شوند و از کنار آنها جوی هائی روان می شود که می خورند و می آشامند تا اینکه از حساب فارغ می شوند. سالم می گوید وقتی پاسخ امام را برای هشام گفتم، خود را شکست خورده یافت و گفت: الله اکبر دوباره نزد او برو و بگو چه چیز مردم را از خوردن و آشامیدن باز می دارد. [صفحه ۲۳] آتش جهنم، تا آنجا که می گویند مقداری آب به ما بدهید یا مقداری از آنچه خداوند بر شما اهل بهشت عنایت کرده به ما بدهید. اینجا بود که هشام سکوت کرد و دیگر چیزی نگفت. [۲۸]. در یکی از سالها هشام بن عبدالملک به حج آمد، امام باقر و امام صادق علیهما السلام نیز به حج آمدند، روزی امام صادق علیه السلام در اجتماع عظیم حاجیان ضمن خطابه ای فرمود: سپاس خدای را که محمد صلی الله علیه و آله را به راستی فرستاد و ما را به او گرامی ساخت، پس ما برگزیدگان خدا در میان آفریدگان و جانشینان خدا در زمین هستیم، رستگار کسی است که پیرو ما باشد و نگون بخت آنکه با ما دشمنی ورزد. امام صادق علیه السلام بعدها فرمود: گفتار مرا به هشام خبر دادند که متعرض ما نشد تا به دمشق بازگشت و ما نیز به مدینه برگشتیم. به حاکم خود در مدینه فرمان داد تا من و پدرم را به دمشق بفرستد. به دمشق آمدیم. هشام تا سه روز ما را بار نداد، روز چهارم بر او وارد شدیم، هشام بر تخت نشسته بود، درباریان در برابرش به تیراندازی و هدف گیری سرگرم بودند. هشام پدرم را به نام صدا زد و گفت: با بزرگان قبیلهات تیراندازی کن. پدرم فرمود: من پیر شده ام و تیراندازی از من گذشته است، مرا معذور دار. هشام اصرار ورزید و سوگند داد که باید این کار را بکنی و به پیرمردی از بنی امیه گفت کمانت را به او بده پدرم کمان بر گرفت و تیری به زه نهاد و پرتاب کرد، اولین تیر درست در وسط هدف نشست، دومین تیر را در کمان نهاد و چون رها کرد بر پیکان تیر اول فرود آمد و آن را شکافت، تیر سوم بر دوم و چهارم بر سوم ... و نهم بر هشتم نشست، فریاد [صفحه ۲۴] حاضران بلند شد، هشام بی قرار شد و فریاد زد آفرین اباجعفر! تو در عرب و عجم سرآمد تیر اندازانی، چطور می پنداری زمان تیراندازی تو گذشته است. و در همان هنگام تصمیم بر قتل پدرم گرفت و سر به زیر افکنده فکر می کرد و ما در برابر او ایستاده بودیم، ایستادن ما طولانی شد و پدرم از این بابت به خشم آمد و آن گرامی چون خشمگین می شد به آسمان می نگریست و خشم در چهره اش آشکار می شد، هشام غضب او را دریافت و ما را به سوی تخت خود فراخواند و خود برخاست و پدرم را در بر گرفت و او را بر دست راست خود بر

تخت نشانید و مرا نیز در بر گرفت و بر دست راست پدرم نشانند، و با پدرم به گفتگو نشست و گفت: قریش تا چون تویی را در میان خود دارد بر عرب و عجم فخر می کند، آفرین بر تو، تیراندازی را چنین از چه کسی و در چند مدت آموخته‌ای؟ پدرم فرمود: می دانی که مردم مدینه تیراندازی می کنند و من در جوانی مدتی به این کار می پرداختم و بعد ترک کردم تا هم اکنون که تو از من خواستی. هشام گفت از آنگاه که خویش را شناختم تاکنون تیراندازی بدین زبردستی ندیده بودم و گمان نمی کنم کسی در روی زمین چون تو بر این هنر توانا باشد، آیا فرزندان جعفر نیز می تواند همچون تو تیراندازی کند؟ فرمود: ما «کمال و تمام» را به ارث می بریم، همان کمال و تمامی که خدا بر پیامبرش فرود آورد آنجا که می فرماید: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا» [۲۹]. زمین از کسی بر این کارها کاملاً- توانا باشد خالی نمی ماند. چشم هشام با شنیدن این جملات در حدقه گردید و چهره‌اش از [صفحه ۲۵] خشم سرخ شد، اندکی سر فرو افکند و دوباره سر برداشت و گفت: مگر ما و شما از دودمان عبد مناف نیستیم که در نسبت برابریم؟ امام علیه‌السلام فرمود: آری اما خدا ما را ویژگیهایی داد که به دیگران نداده است. پرسید: مگر خدا پیامبر را از خاندان عبد مناف به سوی همه‌ی مردم و برای همه مردم از سفید و سیاه و سرخ نفرستاده است؟ شما از کجا این دانش را به ارث برده‌اید در حالی که پس از پیامبر اسلام پیامبری نخواهد بود و شما یان پیامبر نیستید؟ امام بی‌درنگ فرمود: خداوند در قرآن به پیامبر می فرماید: «زبانت را پیش از آنکه به تو وحی شود برای خواندن قرآن حرکت مده». [۲۴]. پیامبری که به تصریح این آیه زبانش تابع وی است به ما ویژگیهایی داده که به دیگران نداده است و به همین جهت با برادرش علی علیه‌السلام اسراری را می گفت که به دیگران هرگز نگفت و خداوند در این باره می فرماید: «و تعیها اذن واعیه» [۲۵] آنچه به تو وحی می شود تو را گوشه‌ی فراگیرنده فرا می گیرد. و پیامبر خدا به علی علیه‌السلام فرمود: از خدا خواستم که آن را گوش تو قرار دهد. و نیز علی بن ابیطالب علیه‌السلام در کوفه فرمود: «پیامبر خدا هزار در از دانش به روی من گشود که از هر در هزار در دیگر گشوده شد... همانطور که خداوند پیامبر را کمالاتی ویژه داد پیامبر صلی الله علیه و آله نیز علی علیه‌السلام را برگزید و چیزهایی به او آموخت که به دیگران نیاموخت و دانش ما از آن منبع فیاض است و تنها ما آن را به ارث برده‌ایم نه دیگران. هشام گفت: علی مدعی علم غیب بود حال آنکه خدا کسی را بر غیب دانا نساخت. [صفحه ۲۶] پدرم فرمود: خدا بر پیامبر خویش کتابی فرود آورد که در آن همه چیز از گذشته و آینده تا روز قیامت بیان شده است. زیرا در همان می فرماید: «و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء» [۲۶]. بر تو کتابی فرو فرستادیم که بیان کننده‌ی همه چیز است. و در جای دیگر فرمود: همه چیز را در کتاب روشن به حساب آورده‌ایم. [۲۷]. و نیز فرمود: هیچ چیز را در این کتاب فروگذار نکردیم. [۲۸]. و خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان داد همه‌ی اسرار قرآن را به علی علیه‌السلام بیاموزد به امت فرمود: علی از همه شما در قضاوت داناتر است. هشام ساکت ماند! امام علیه‌السلام از بارگاه او خارج شد. [۲۹].

شاگردان ممتاز امام علیه السلام

اشاره

در زمان امام باقر علیه‌السلام شیعیان از آزادی نسبی برخوردار بودند و لذا عده‌ی زیادی از آنها بار سفر بستند و به مدینه آمده تا از سرچشمه‌ی معارف و علوم آن حضرت سیراب شوند. در عصر امام باقر علیه‌السلام روایات و نشر معارف بیش از زمان پدر و اجدادش رونق داشت. شاگردان امام گفته‌های آن بزرگوار را به ممالک اسلامی منتشر می کردند. شاگردان امام علیه‌السلام عبارت بودند از: جابر بن عبدالله انصاری، ابان بن [صفحه ۲۷] تغلب، جابر جعفی، محمد بن مسلم، زرارۀ بن اعین، حمران بن اعین، عبدالله ابن ابی یعفور، برید عجلی، سدیر صیرفی، کمیت اسدی.

جابر بن عبدالله انصاری

جابر فرزند عبدالله بن عمرو بن حرام بن کعب بن غنم بن کعب سلمه بود، او سلمی و از بنی سلمه مادرش نسیبه دختر عقبه بن عدی بن ستان بود. فضل بن شاذان می گوید: جابر بن عبدالله رضوان الله تعالی علیه از سبقت گیرندگان در امر ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود. جابر راوی صحیفه‌ی فاطمه‌ی زهرا علیها السلام است که در آن امامت دوازده گانه علیهم السلام آورده شده است. [۳۰]. او اول کسی است که به زیارت قبر مطهر حضرت سید الشهداء اباعبدالله الحسین علیه السلام در اربعین شهادت آن حضرت مشرف شد. جابر از اصحاب رسول الله، امیرالمؤمنین علی، حسن بن علی، حسین بن علی، علی بن الحسین و امام محمد باقر علیهما السلام بود. درباره‌اش گفتند: که او در هجده جنگ همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شرکت کرد و در جنگ صفین در کنار علی بن ابیطالب علیه السلام با دشمنان جنگید. جابر در اظهار عشق و محبت نسبت به اهل بیت علیهم السلام بی پروا و صریح بود به همین جهت گاهی در مجالس مدینه تکیه بر عصای خویش می داد و می گفت: «علی خیر البشر من ابی فقد کفر معاشر الناس ادبوا اولادکم علی حب علی بن ابیطالب فمن ابی فلینظر فی شأن أمه» علی علیه السلام بهترین انسانها است هر کس منکر مقام او باشد [صفحه ۲۸] کافر است. ای گروه انصار فرزندان خود را با محبت علی بن ابیطالب تربیت کنید و هر کس کوتاهی کند این ارتباط با مادرش دارد و نقص از اوست. کسی از مخالفین با جابر برخورد نمی کرد زیرا که او پیرو بزرگ و هم صحبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود جابر عمرش آنقدر طولانی شد تا جزء اصحاب امام باقر علیه السلام شد و سلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به امام علیه السلام ابلاغ کرد و رسول الله به او فرموده بود: «انک ستدرک یا جابر رجلا من اهل بیتی اسمه اسمی و شمائله شمائلی، یقر العلم بقرا فاذا لقیته فأقره عنی السلام». بدرستی که تو بزودی مردی از اهل بیت مرا درک می کنی که او هم نام من هم سیمای من و شکافنده علم است هر وقت او را ملاقات کردی سلام مرا به او برسان [۳۱].

ابان بن تغلب

محدث قمی رحمه الله علیه می فرماید: او مردی ثقه، جلیل القدر و عظیم المنزله بود. ابان محضر سه امام را درک کرده امام زین العابدین، امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام. از این سه امام علیهم السلام روایاتی را نقل کرده و از ناحیه آن بزرگواران حظ و @ بهری فراوان برده است. «قال له أبو جعفر علیه السلام اجلس فی مسجد المدینه و افت الناس فانی احب ان یری فی شیعتی مثلک». امام باقر علیه السلام به او فرمود: در مسجد مدینه بنشین و برای مردمان فتوی بده زیرا دوست دارم در میان شیعیان من مثل تویی مشاهده شود. [صفحه ۲۹] ابان بن تغلب رضوان الله تعالی علیه تسلط و احاطه‌ی علمی خوبی بر قرآن و فقه و حدیث و ادب و نحو و لغت داشت. ابان حدود سی هزار حدیث فقط از امام صادق علیه السلام نقل کرد. هر وقت به مدینه می آمد حلقه‌های درس می شکست و در مسجد جایگاه خطابه‌ی پیامبر را برای تدریس او خالی می کردند. امام صادق علیه السلام به او می فرمود تو بر اعمال و رفتار مردم مدینه نظارت داشته باش. [۳۲]. یک روز جوانی بر او وارد شد و گفت به من خبر بده که چقدر علی بن ابیطالب علیه السلام از اصحاب رسول الله (ابوبکر، عمر، عثمان) پیروی و تبعیت کرده است. ابان فرمود: حتما منظورت این است که فضل علی علیه السلام را در تبعیت آنها بشناسی؟ جوان گفت آری، فرمود: «والله ما عرفنا فضلهم الا باتباعهم ایاه» سوگند به خدا که ما فضیلتی بر آنها قائل نیستیم مگر در تبعیت و پیروی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام! ابان می گفت: از برابر عده‌ای گذر می کردم که به من اعتراض داشتند که چرا اینقدر روایت از امام صادق علیه السلام نقل می کنی به آنها پاسخ دادم چگونه مرا ملامت می کنید در حالی که روایات را از کسی نقل می کنم که هر وقت از او سؤالی دارم می فرماید که رسول الله چنین فرمود! سلیم بن ابی حبه می گوید محضر امام صادق علیه السلام بودم همین که خواستم از محضرشان مرخص شوم عرض کردم بیشتر برایم

صحبت کنید. امام علیه السلام فرمود: برو نزد ابان بن تغلب که او از من احادیث زیاد به یاد دارد و هر چه او روایت کرد تو مستقیم از من روایت کن و و بالاخره او در سال ۱۴۱ هجری دار فانی را وداع گفت و چون خبر درگذشت او به امام [صفحه ۳۰] صادق علیه السلام رسید فرمود: «والله لقد اوجع قلبی موت ابان» به خدا سوگند که مرگ ابان قلبم را به درد آورد. [۳۳].

جابر بن یزید جعفی

او از بزرگترین راویان و معتبرترین اشخاص است بلکه می توان گفت که او حامل اسرار آل محمد و حافظ گنجهای دانش اهل بیت علیهم السلام می باشد و شاهد بر این مدعا آن چیزهایی است که از او نشر یافته است. جابر خود می گوید: امام محمد باقر علیه السلام نود هزار حدیث برایم بیان فرمود که بدون شک برای هیچکس نقل نکرد و من نیز برای کسی نقل نکردم. سپس می گوید که به امام علیه السلام عرض کردم فدایت شوم شما بار سنگینی از اسرار تان بر دوش من قرار دادید آنهم با این شرط که به کسی نگویم ممکن است سینه ام تاب تحمل آن را نداشته باشد و سر به دیوانگی بزنم. امام علیه السلام فرمود: ای جابر هر وقت چنین احساسی به تو دست داد برو بالای کوه یک گودالی پیدا کن و سرت را در او قرار بده و بگو «حدثنی محمد بن علی به کذا و کذا» و عقده ای دل را خالی کن! شخصی می گوید که عده ای از دوستان ما درباره ی حدیث جابر بن یزید جعفی تردید کردند. من در این خصوص از امام صادق علیه السلام پرسیدم امام علیه السلام فرمود: «رحم الله جابر الجعفی کان یصدق علینا لعن الله المغیره بن شعبه کان یکذب علینا» خداوند پیامرزد جابر جعفی را که با بیان صداقت مطالب را به ما نسبت می داد و خدا لعنت کند مغیره بن شعبه را که به [صفحه ۳۱] دروغ حرفهائی را از ما نقل می کرد. مقام و منزلت جابر در نزد امام صادق علیه السلام همانند مقام و منزلت سلمان فارسی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود. بعضی معتقدند که چهار نفر حامل علم ائمه علیهم السلام شدند. سلمان فارسی، جابر بن یزید جعفی، سید حمیری و یونس بن عبدالرحمن. حسین بن حمدان از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمود: «انما سمی جابرا لانه جبر المؤمنین بعلمه و هو بحر لا ینزح و هو الباب فی دهره و الحجۃ علی الخلق من حجج الله ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام» [۳۴]. همانا او را جابر نامیدند زیرا کمبودهای مؤمنین را با دانش خویش جبران می کند و اوست دریائی بیکران و باب حاجات در عصر خویش! و البته حجت بر خلق از میان حجج الهی وجود امام باقر ابی جعفر علیه السلام است.

محمد بن مسلم

فقیه اهل بیت و از یاران صدیق امام باقر و امام صادق علیهما السلام بود، امام صادق علیه السلام فرمود: اگر برید بن معاویه عجللی و ابوبصیر و «محمد بن مسلم» و زراره نمی بودند آثار پیامبری (معارف شیعه) از میان می رفت. آنان بر حلال و حرام خدا امین هستند. محمد بن مسلم اهل کوفه بود و برای بهره گرفتن از دانش بیکران امام باقر علیه السلام به مدینه آمد و چهار سال در مدینه ماند. عبدالله بن ابی یغفور می گوید به امام صادق علیه السلام عرض کرد گاه از من سؤالاتی می شود که پاسخ آن را نمی دانم و به شما نیز دسترسی ندارم، [صفحه ۳۲] چه کنم؟ امام علیه السلام فرمود: چرا از محمد بن مسلم نمی پرسی؟! [۳۵]. یک شب در کوفه زنی به خانه ی محمد بن مسلم آمد و گفت: همسر پسر مرده است و فرزند زنده در شکم دارد، تکلیف ما چیست؟ محمد بن مسلم گفت: بنابر آنچه امام محمد باقر علیه السلام فرموده است باید شکم او را بشکافند و بچه را بیرون آورند سپس مرده را دفن کنند. آنگاه از زن پرسید مرا از کجا یافتی؟ زن گفت این مسأله را از ابوحنیفه پرسیدم به من جواب داد که در این باره چیزی نمی دانم ولی به نزد محمد بن مسلم برو و اگر فتوایی داد مرا آگاه ساز. روز دیگر محمد بن مسلم در مسجد کوفه ابوحنیفه را دید که در جمع اصحاب خود همان مسأله را طرح کرده می خواهد پاسخ را به نام خود به آنان بگوید؟ محمد بن مسلم به طعنه سرفه ای کرد و

ابوحنیفه دریافت و گفت: خدایت پیامرزد بگذار زندگی کنیم! [۳۶]. یک بار محمد بن مسلم عازم مدینه شد که گرفتار بیماری سختی گردید. وجود مقدس امام باقر علیه السلام شربتی را برای او فرستاد به محض آن که از آن شربت نوشید شفا یافت. در روایات است که محمد سی هزار حدیث از امام باقر و شانزده هزار حدیث از امام صادق علیهما السلام پرسید. یک روز از امام باقر علیه السلام درباره‌ی رکود خورشید سؤال کرد امام علیه السلام: فرمود: «یا محمد ما اصغر جتتک و اعظم مسألتک ثم اجابه بعد ثلثه و قال انک لأهل للجواب» ای محمد چقدر جته تو کوچک است اما سؤالهایت بزرگ است. سپس بعد از سه روز پاسخ دادند و فرمودند تو سزاوار [صفحه ۳۳] جواب هستی [۳۷].

زراره بن أعین

علامه‌ی حلی رضوان الله تعالی علیه می فرماید: «شیخ من اصحابنا فی زمانه و متقدمهم و کان فقیها قارئاً متکلماً شاعراً ادباً قد اجتمعت فیهِ خصال الفضل و الدین ثقۀ صادق فیما یرویه». زراره بن أعین بزرگ و مقدم اصحاب ما در زمان خود بوده، او فقیه، قاری، متکلم، شاعر و ادیب فرزانه بود و همه فضائل و خوبیها را در خود جمع کرد. هر چه روایت از او نقل شده مورد وثوق و صحیح است [۳۸]. امام صادق علیه السلام برای حفظ جان زراره از شر دشمنان می فرمود: اگر از تو بدگویی می کنم برای ایمن ماندن توست زیرا دشمنان، ما را به هر کس علاقه مند بینند به آزار او می کوشند و تو به دوستی ما شهرت داری و من ناچارم چنین تظاهر کنم. یک روز به محضر امام باقر علیه السلام شرفیاب شدم امام علیه السلام به او فرمود آیا تو از بنی اعین هستی عرض کرد بله فرمود: من تو را از چهرهات شناختم آنگاه از احوال حمران پرسید و بعد در شأن زراره فرمود: به حق که او از مؤمنین پایدار است و هیچ وقت از عقیده‌اش بر نمی‌گردد. در پایان یک روایت آمده است که: «فکل من ادرک زراره بن اعین فقد ادرک اباعبدالله علیه السلام». هر کس زراره بن اعین را درک کند مثل آن است که امام صادق علیه السلام را درک کرده است. [صفحه ۳۴] «فانه مات بعد ابی عبدالله علیه السلام به شهرین او اقل و توفی ابوعبدالله علیه السلام و زراره مریض مات فی مرضه». او بعد از امام صادق علیه السلام دو ماه یا کمتر زنده ماند، امام صادق علیه السلام به شهادت رسید در حالی که زراره بیمار بود و در همان مرض از دنیا رفت [۳۹]. ابوجعفر محمد علی بن الحسین بن بابویه رحمه الله می گوید کتابی از زراره بن اعین دیدم که درباره‌ی استطاعت و جبر نوشته بود [۴۰].

حمران أعین

او شیبانی و کوفی است، امام باقر علیه السلام به او فرمود: «انت من شیعتنا فی الدنیا و الآخرة» تو از شیعیان ما در دنیا و آخرت هستی. و نیز روایت شده که از حواریون امام باقر علیه السلام و امام صادق علیهما السلام بوده است. یک روز به محضر امام باقر علیه السلام عرض کرد هر وقت در خدمت شما هستیم و از بیانات شما استفاده می کنیم دلهای ما رقیق و نرم می شود و نسبت به دنیا بی‌اعتنا می شویم و آنچه را که از مال دنیا در نزد دیگران سراغ داریم برایمان بی‌اهمیت جلوه می کند اما همین که از حضورتان مرخص می شویم و با مردم و تجار معاشرت می کنیم مجدداً علاقه‌ی دنیا در دلهای ما قرار می گیرد. امام علیه السلام فرمود: آری دلهای چنینند گاهی سخت و متوجهی به دنیا و گاهی نرم و خاضع می باشد. عده‌ای از دوستان امام صادق علیه السلام در محضر ایشان با هم بحث و [صفحه ۳۵] مناظره می کردند ولی حمران ابن اعین ساکت بود امام علیه السلام فرمود: چرا تو حرف نمی زنی و سکوت اختیار کرده‌ای عرض کرد: «انی لا تکلم فی مجلس تکون انت فیهِ فقال علیه السلام انی أذنت لک فی الکلام فتکلم». در مجلسی که شما حضور داشته باشید من صحبت نمی کنم و این خلاف ادب است امام علیه السلام فرمود: من به تو اجازه می دهم که صحبت کنی بنابراین حرف بزن. درباره‌اش گفتند که عالم به علم نحو و لغت بود. امام باقر علیه السلام فرمود: هیچ وقت حمران گرفتار

تردید و شک نشد. و حقا او مؤمنی است که هیچگاه دست از عقیده‌اش برنداشت. هشام بن حکم می گوید از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که فرمود: حمران چه شفیعان خوبی دارد، من و پدرم در روز قیامت از او شفاعت می کنیم، دست او را می گیریم و داخل در بهشت می نمایم. [۴۱].

عبدالله ابی یغفور

بنا بر نقل ابن عباس و نجاشی او ثقه، جلیل القدر و قاری قرآن در مسجد کوفه بود و صاحب کتابی بود که عده‌ای از اصحاب ما از آن نقل روایت می کنند [۴۲] او کسی است که دینش را به محضر امام صادق علیه‌السلام عرضه داشت تا امام علیه‌السلام آن را امضاء کند. عبدالله از حواریون امام باقر و امام صادق علیهما‌السلام بوده از نظر رتبه و مقام در ردیف زراره و امثال اوست. فقیه و چشم طائفه‌ی شیعه بوده است. تا جائی که امام صادق علیه‌السلام در حقش فرمود: «ما وجدت احد یقبل وصیتی امری الا عبدالله ابن ابی یغفور». [صفحه ۳۶] هیچکس را همانند عبدالله بن ابی یغفور نیافتم که اینگونه سفارشات مرا قبول کند و از دستورات من اطاعت نماید. ابی کهمش می گوید یک وقت خدمت امام صادق علیه‌السلام شرفیاب شدم و عرض کردم که عبدالله ابن ابی یغفور به شما سلام رساند امام علیه‌السلام فرمود: بر تو و بر او سلام هرگاه او را ملاقات کردی سلام مرا به او برسان و بگو که جعفر بن محمد علیه‌السلام به تو می گوید که خود را موظف و مکلف بدان به آنچه را که من از ناحیه رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم به تو ابلاغ می کنم همچنان که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به صداقت در گفتار و حفظ امانت آنچه را از پیامبرش می رسید به مردم می رساند. عبدالله بن ابی یغفور می گوید یک روز به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم قسم به خدا اگر اناری را دو نیم کنم بفرمائید که نصف آن حلال و نصف دیگر حرام است از صمیم دل قبول می کنم، امام علیه‌السلام در پاسخ او دعا کرد و فرمود خداوند رحمت کند. و بالاخره پرونده‌ی سراسر سعادت او بسته شد در حالی که سعیش مشکور و عملش مقبول و مورد رضای خدا و رسول و امامان معصوم بود. جانش قبض شد جایش در بهشت در کنار امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم‌السلام قرار گرفت [۴۳].

برید عجلی

برید از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما‌السلام بود و در زمان حضرت صادق علیه‌السلام وفات یافت. او ثقه و فقیه بود و از نظر رتبه و مقام یکی از برجسته‌ترین شاگردان امام باقر و سایر ائمه علیهم‌السلام محسوب می شد. همه کسانی که در فقه آل محمد صاحب نظر هستند گفته‌های او را تصدیق می کنند [۴۴]. [صفحه ۳۷] جمیل بن دراج می گوید از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که فرمود: «بشر المحبتین بالجنة برید بن معاویة العجلی و ابوبصیر لیث بن البختری المرادی و محمد بن مسلم و زرارة اربعة نجباء اماناء الله علی حلاله لو لا هؤلاء انقطع آثار النبوة و اندرست». دلدادگان به حضرت حق را به بهشت مژده دهید برید بن عجلی، ابوبصیر، محمد بن مسلم و زرارة یعنی همان مردان نجیب و اماناء خدا بر حلال و حرام که اگر این چهار نبودند آثار نبوت قطع و از بین می رفت. در جای دیگر همو فرمود: هیچ کس نام و یاد ما و احادیث پدرم امام باقر علیه‌السلام را مثل زرارة و ابوبصیر و محمد بن مسلم و برید بن عجلی، زنده نکردند و اگر اینها نبودند کسی نمی توانست احکام را استنباط کند، اینها حافظان دین خدا و اماناء گفته‌های پدرم هستند که حرام و حلال خدا را بیان کردند و اینها سبقت گیرندگان به سوی ما در دنیا و آخرت می باشند [۴۵].

سدیر صیرفی

او از اصحاب امام باقر و صادق علیهما‌السلام است به سند معتبر زید شحام نقل می کند که من در حالی که دستم در دست امام صادق علیه‌السلام بود طواف خانه‌ی کعبه را می نمودم. امام علیه‌السلام طوری اشک می ریخت که از گونه‌های مبارکش جاری می

شد سپس فرمود: ای شحام چه می دانی که خدا با من چگونه معامله خواهد کرد و بار دیگر گریه کرد و دعا نمود و فرمود ای شحام من به درگاه پروردگار دعا می کنم که سدیر و عبدالسلام بن عبدالرحمن از زندان آزاد شوند و خداوند آنها را به من برگرداند [۴۶]. [صفحه ۳۸]

کمیت اسدی

او شاعری بزرگوار بود که با اشعارش خلفای اموی را رسوا می کرد و به همین جهت از طرف آنها محکوم به مرگ شد. او می گفت: آن رهبران دادگر (ائمه معصومین علیهم السلام) همچون بنی امیه نیستند که انسانها و حیوانها را یکی بدانند، آنان همچون عبدالملک و ولید و سلیمان و هشام اموی نیستند که چون بر منبر بنشینند سخنانی بگویند که خود هرگز عمل نمی کنند، امویان سخنان پیامبر را می گویند اما خود کارهای زمان جاهلیت را انجام می دهند. کمیت شیفته‌ی امام باقر علیه السلام بود و در راه این عشق، خود را فراموش می کرد، روزی در برابر امام و در مدح آن حضرت اشعاری را سرود که امام علیه السلام به کعبه رو کرد و سه بار فرمود: خدایا کمیت را رحمت کن آنگاه به کمیت فرمود صد هزار درهم از خاندانم برای تو جمع آوری کرده‌ام. کمیت گفت به خدا سوگند هرگز سیم و زر نمی خواهم، فقط یکی از پیراهن های خود را به من عطا فرمایید. امام پیراهن خود را به او داد [۴۷]. روزی دیگر به محضر امام باقر علیه السلام شرفیاب شد امام به دلالتگی از زمان این شعر را خواند که: ذهب الذین یعاش فی اکناهم لم یبق الا شاتم او حاسد رادمردانی که مردم در پناهشان زندگی می کردند رفتند و جز حسودان یا بدگویان کسی باقی نمانده است. کمیت فوراً پاسخ داد: و بقی علی ظهر البسیطة واحد فهو المراد و انت ذاک الواحد اما بر روی زمین یک تن از آن بزرگمردان باقی است که هم [صفحه ۳۹] او مراد جهانیان است و تو آن یک تن هستی [۴۸].

مناظرات امام علیه السلام

عبدالله بن نافع مردی بود که به خاطر کشته شدن خوارج نهروان با امیرالمؤمنین علی علیه السلام دشمنی می ورزید و می گفت: اگر در روی زمین کسی بتواند مرا قانع سازد حق با علی علیه السلام بوده است من مرید او خواهم شد. اگر چه آن شخص در مشرق یا مغرب عالم باشد. به عبدالله گفتند: آیا فکر می کنی از فرزندان علی علیه السلام کسی نیست که به تو ثابت کند؟ گفت مگر در میان فرزندان او دانشمندی هست؟ گفتند: این خود سند نادانی توست! مگر ممکن است در دودمان حضرت علی علیه السلام دانشمندی نباشد. پرسید در این زمان دانشمندشان کیست، امام محمد باقر علیه السلام را به او معرفی کردند و او با یاران خویش به مدینه آمد و از امام تقاضای ملاقات کرد. امام علیه السلام در حالی که همه جمع بودند پس از حمد و سپاس پروردگار و تجلیل از نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای گروه فرزندان مهاجر و انصار هر کدامتان فضیلتی از علی بن ابیطالب به خاطر دارید بگوئید. حاضران هر یک فضیلتی بیان کردند تا سخن به حدیث خیر رسید، گفتند: پیامبر در نبرد با یهودیان خیر فرمود: «لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله، کرا را غیر فرار لا یرجع حتی یفتح الله علی یدیه». فردا پرچم را به مردی می سپارم که دوستدار خدا و پیامبر است و خدا و پیامبر نیز او را دوست می دارند، رزم آوری [صفحه ۴۰] است که هرگز فرار نمی کند و از نبرد فردا باز نمی گردد تا خداوند به دست او حصار یهودیان را فتح فرماید. و دیگر روز پرچم را به امیر المؤمنین سپرد و آن گرامی با نبردی عجیب یهودان را شکست داد و قلعه‌ی خیر را گشود. امام باقر علیه السلام به عبدالله بن نافع فرمود: درباره‌ی این حدیث چه می گویی؟ گفت: حدیث درستی است اما علی بعدها کافر شد و خوارج را به ناحق کشت! امام علیه السلام فرمود: مادرت در سوگ تو بنشیند آیا خدا آنگاه که علی را دوست می داشت می دانست که او خوارج را می کشد یا نمی دانست؟ اگر بگوئی خدا نمی دانست کافر خواهی بود، گفت می دانست فرمود: خدا او را بدان جهت که فرمانبردار اوست دوست می داشت یا به جهت نافرمانی

و گناه گفت: چون فرمانبردار خدا بود خداوند او را دوست می داشت. فرمود: برخیز که محکوم شدی و جوابی نداری. عبدالله برخاست و این آیه را تلاوت کرد. «حتی تبین لكم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر» [۴۹] اشاره به آنکه حقیقت چون سپیده صبح آشکار شد بعد گفت: خدا بهتر می داند رسالت خویش را در چه خاندانی قرار دهد. [۵۰]. هشام بن معاذ می گوید: عمر بن عبدالعزیز وارد در مدینه شد و دستور داد که به مردم شهر ابلاغ کنند هر کس بر او ظلم شده به نزد او آمده و مطالبه‌ی حقش را بنماید. او می گوید: من در کنار عمر بن عبدالعزیز نشسته بودم که مزاحم غلام امام محمد باقر علیه السلام وارد مجلس شد و گفت امام علیه السلام در کنار درب است، عمر گفت ای مزاحم آن حضرت را راهنمایی کن به مجلس ما بیاید. هشام می گوید امام علیه السلام وارد شد در حالی که عمر اشک چشمان خود را [صفحه ۴۱] پاک می کرد، امام علیه السلام فرمود: چرا گریه می کنی؟ گفت: ای فرزند رسول خدا بعضی مسائل مرا به گریه انداخت! امام علیه السلام فرمود: ای عمر دنیا بازاری است که عده‌ای با سود و منفعت و جمعی با ضرر و زیان از آن خارج می شوند، چه بسا اشخاصی که فریب این زندگی دنیا را خوردند تا آنجا که مرگ گریبانشان را گرفت و با دست خالی از این جهان رفتند و پشیمان و نادم بودند. ما سزاوارتریم که ناظر بر اعمال مردم باشیم تا موافقت خود را با کارهای پسندیده و مخالف خود را با اعمال ناپسند آنها اعلام داریم.... ای عمر از خدا بترس درها را باز بگذار، حجابها را کنار بزن به فریاد مظلومین برس و حق مظلوم را از ظالم بستان، سپس فرمود: «ثلاث من کن فیه استکمل الایمان بالله» سه چیز است در هر که باشد سبب کمال ایمان نسبت به ذات مقدس پروردگار می گردد. در این بین عمر بن عبدالعزیز دو زانو نشست و گفت ای اهل بیت نبوت آن سه چیست؟ فرمود: «نعم یا عمر اذا رضی لم یدخله رضاه فی الباطل، و اذا غضب لم یخرجه غضبه من الحق، و من اذا قدر لم یتناول ما لیس له». . بله ای عمر، کسی که راضی و خشنود شود و این خشنودی او را در باطل قرار ندهد، کسی که غضبناک شود و غضبش او را از حق باز ندارد و کسی به قدرت برسد و چیزی که حقش نیست تصاحب نکند. عمر فوراً دستور داد کاغذ و قلم آوردند و نوشت: «بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما رد عمر بن عبدالعزیز ظلامه [صفحه ۴۲] محمد بن علی علیهما السلام فدک» این آن چیزی است که عمر بن عبدالعزیز به عنوان حق محمد بن علی علیهما السلام یعنی (فدک) به او رد می کند. [۵۱]. آبرش کلبی در حالی که با دست اشاره به امام محمد باقر علیه السلام می کرد به هشام بن عبدالملک گفت این کیست که اینگونه مردم عراق دورش را گرفته‌اند و از او سؤال می کنند؟ هشام گفت: این شخص پیامبر کوفه است و او خیال می کند که پسر رسول خدا و باقرالعلوم و مفسر قرآن می باشد، برو سؤال بکن که به آن آشنا نباشد. آبرش کلبی محضر امام علیه السلام آمد و گفت: ای پسر علی آیا تورات و انجیل و زبور و قرآن را خوانده‌ای؟ فرمود: بپرس، اگر قصدت از سؤال ارشاد شدن است که خوب است و برای تو سود دارد ولی اگر نظر سوء داشته باشی گمراه خواهی شد. آبرش گفت: فاصله‌ی بین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت عیسی علیهما السلام چقدر بوده؟ امام علیه السلام فرمود: در گفتار ما هفتصد سال و به گفته تو ششصد سال. و چند سؤال دیگر کرد و جواب گرفت، ناگاه از جا برخاست گفت: حقا که تو پسر دختر رسول خدا هستی و بعد نزد هشام رفت و بانگ برآورد که ای بنی امیه: «فان هذا اعلم اهل الارض بما فی السماء و الارض فهذا ولد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» به تحقیق این شخص اعلم اهل زمین است نسبت به آنچه را که در آسمان و زمین موجود است، این بزرگوار فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم [۵۲]. ابو حمزه ثمالی می گوید: در مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودم که مردی [صفحه ۴۳] وارد شد و سلام کرد و گفت: ای بنده‌ی خدا تو که هستی گفتم: مردی از اهل کوفه هستم تو که هستی و چه حاجتی داری؟ گفت: آیا ابا جعفر محمد بن علی علیهما السلام را می شناسی؟ گفتم: آری از ایشان چه می خواهی؟ گفت: چهل سؤال آماده کرده‌ام که از او بپرسم اگر حق گفت قبول کنم و اگر خلاف گفت ترک نمایم. ابو حمزه می گوید گفتم: آیا فرق بین حق و باطل را می دانی مطلبت چیست؟ پاسخ داد شما مردم کوفه کم طاقت هستید هرگاه ابا جعفر را دیدی به من اطلاع بده هنوز کلامش تمام نشده بود که امام باقر علیه السلام وارد شد در حالی که عده‌ای از مردم خراسان و دیگران اطراف حضرت را گرفته بودند و از مناسک حج

سؤال می نمودند تا این که حضرت در جای خودشان قرار گرفتند و آن مرد هم در کنار آن بزرگوار نشست، ابو حمزه می گوید من هم به گونه‌ای نشستم که صحبت‌های آنها را بشنوم. وقتی امام علیه‌السلام پاسخ مردم را داد از آنها منصرف شده رو به آن مرد کرد و فرمود: تو که هستی؟ گفت قتاده بن دعامة البصری هستم امام علیه‌السلام فرمود: تو فقیه اهل بصره باشی می باشی؟ عرض کرد آری امام علیه‌السلام فرمود: وای بر تو ای قتاده خداوند عزوجل مخلوقاتی دارد که حجج و راهنمایان خلق او هستند آنها نمونه‌های برجسته در روی زمین، مجری فرامین الهی، نجبائی در حمل علم پروردگار، برگزیدگانی از قبل خلقت موجودات، سایه نشینان عرش الهی می باشد. در این لحظه قتاده در سکوت عمیقی فرو رفت و آنگاه گفت: سوگند به خدا نزد فقهاء بزرگان از علماء نشستم با امثال ابن عباس بودم قلبم اینقدر به طیش نیفتاد که در محضر شما به طیش افتاد. امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود: آیا می دانی هم اکنون نزد که نشسته‌ای؟ تو نزد کسی هستی که: «فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمہ» [صفحه ۴۴] «یسبح له فیها بالغدو و الآصال» رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله» «اقام الصلوة و ایتاه الزکوة» سپس امام علیه‌السلام فرمود: ما چنین خصوصیتی را داریم. قتاده گفت: «صدقت والله، جعلنی الله فداک والله ما هی بیوت حجارة و لا طین» سوگند به خدا که راست می گویی خداوند مرا فدای تو کند. این جمله‌ی «بیوت اذن الله» خانه‌های سنگی و گلین نیست بلکه منظور شما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد. [۵۳]. نافع بن أرقم از امام باقر علیه‌السلام سؤال کرد که به من بگو که خداوند تبارک و تعالی از چه زمانی بوده است امام علیه‌السلام فرمود: از چه زمانی نبوده تا من به تو بگویم از چه زمانی بوده. «سبحان من لم یزل فردا صمدا لم یتخذ صاحبة و لا ولدا». منزه است آن خدایی که از ازل بوده و خواهد بود فرد و صمد است، همنشین و فرزند ندارد. [۵۴]. یکی از خوارج به محضر امام علیه‌السلام رسید و گفت: چه کسی را عبادت می کنی؟ امام علیه‌السلام فرمود: الله را گفت: او را دیده‌ای؟ فرمود آری اما نه با چشم سر بلکه با چشم دل که دلها او را به حقیقت ایمان درک می کنند و می بینند. او با قیاس شناخته نمی شود، با حواس درک نمی گردد، توصیف به آیات خویش می شود و با دلایل اثبات می گردد، آن مرد از محضر امام علیه‌السلام مرخص شد در حالی که می گفت: «الله اعلم حیث یجعل رسالته» [صفحه ۴۵] خداوند آگاهتر است که رسالتش را در چه کسی قرار دهد [۵۵]. ابی جارود گفت: امام باقر علیه‌السلام به من فرمود: مخالفین ما درباره‌ی امام حسن و امام حسین علیهما السلام چه می گویند؟ گفتیم: که می گویند این دو پسران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیستند! امام علیه‌السلام فرمود: به چه چیز استدلال می کنند؟ عرض کردم به گفته‌ی پروردگار درباره‌ی حضرت عیسی علیه‌السلام «و من ذریته داود» تا آنجا که فرمود «و کل من الصالحین» و عیسی را از ذریه‌ی ابراهیم قرار داد. امام علیه‌السلام فرمود ولی ما به این گفته‌ی پروردگار استدلال می کنیم. «فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و أنفسنا و أنفسکم» [۵۶]. (ای رسول ما به نصاری نجران) بگو پسران خود را بیاورید ما نیز پسران خود را شما زنان ما نیز زنان را و خودتان را و ما نیز خودمان را می آوریم. سپس رو به ابی جارود خطاب فرمود که در این رابطه چه می گویند. عرض کرد می گویند: فرزند دختر از صلب نیست امام علیه‌السلام فرمود: ای ابا جارود سوگند به خدا از کتاب خدا برایت ثابت می کنم که آن دو یعنی حسن و حسین علیهما السلام از صلب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هستند و جز کافر کسی منکر آن نیست! عرض کرد فدایت شوم کجای قرآن است؟ فرمود: آنجا که می فرماید: «حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم (الی قوله) و حلائل ابنائکم الذین من اصلابکم» [۵۷]. بر شما حرام است ازدواج با مادران و دختران و خواهران تا [صفحه ۴۶] آنجا که می فرماید: و زنان پسرانی که از صلب شما هستند. ای ابا جارود از ایشان پرس که آیا برای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جایز بود ازدواج با زنان پسرانش اگر بگویند آری جایز بود که به خدا قسم دروغ است و اگر بگویند جایز نبود پس سوگند به خدا که آن دو یعنی حسن و حسین علیهما السلام پسران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودند زیرا که از صلب او بودند و علت حرمت هم فقط صلب است [۵۸]. عمرو بن عبید بصری به عنوان امتحان کردن امام محمد باقر علیه‌السلام به محضر آن بزرگوار آمد و سؤال کرد: که فدایت شوم معنای این آیه چیست؟ «اولم یر الذین کفروا أن السموات و الارض کانتا رتقا

فتقناهما» [۵۹]. مگر کسانی که کافرند ندانند که آسمانها و زمین پیوسته بود و از هم بازشان کردیم. حالا بفرمائید که این رتق و فتق چیست؟ امام باقر علیه السلام فرمود: آسمان رتق بود یعنی باران نمی بارید و زمین رتق بود یعنی نباتی نمی روید پس خداوند تبارک و تعالی فتق آسمان کرد به نزول باران و فتق زمین نمود به روییدن نبات و گیاه. عمرو بن عبید دیگر چیزی نگفت تا این که یک بار دیگر خدمت حضرت آمد و گفت: مرا درباره‌ی این این آیه مطلع کن. «و من یحلل علیه غضبی فقد هوی» [۶۰]. هر که غضب من شامل حالش شود سقوط کرده است. حالا بفرمائید که غضب خدا چیست؟ امام باقر علیه السلام فرمود: غضب خدا یعنی عقاب او ای عمر و اگر کسی فکر کند خداوند هم مثل انسان عصبانی [صفحه ۴۷] می شود و تغییر حالت می دهد کافر شده است [۶۱]. ابوبصیر می گوید: یک روز به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: شما ذریه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هستید؟ فرمود: آری. گفتم: پس شما وارث جمیع علوم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هستید؟ فرمود: آری. عرض کردم آیا شما می توانید مرده زنده کنید، بیماریهای برص و امثال آن را شفا بخشید و به مردم خبر دهید که در خانه‌هایشان چه می خورند؟ فرمود: آری. همه اینها را به اذن پروردگار متعال انجام می دهیم سپس فرمود: ای ابابصیر یا نزدیک (با بصیر نابینا بود) می گوید نزدیک امام علیه السلام رفته دست مبارکش را بر صورت من کشید یکباره دیدگانم روشن شد آسمان و زمین و خشکی و دریا را دیدم. سپس فرمود: ای ابابصیر می خواهی چشمانت بینا باشد ولی حسابت با پروردگارت باشد یا اینکه مثل گذشته باشی ولی بهشت برای تو باشد. عرض کردم بهشت برای من بهتر است امام علیه السلام با دست مبارکش دوباره بر چهره‌ی او کشید همانند اول شد [۶۲].

کلمات حکمت آمیز امام علیه السلام

«ما دخل قلب امریء شیء من الکبر الا- نقص من عقله مثل ما دخله من ذلک قل أو کثر». به هر اندازه که در دل انسان کبر و نخوت وارد شود نقصان در عقل ایجاد خواهد شد. «انی لأکره ان یكون مقدار لسان الرجل فاضلا علی مقدار علمه». من کراهت دارم که کسی بیش از علم و دانش خویش حرف بزند. [صفحه ۴۸] «اذا بلغ الرجل أربعین سنه ناداه مناد من السماء دنا الرحیل فأعد زادا». هنگامی که انسان به سن چهل سالگی می رسد منادی در آسمان ندا می دهد که آماده سفر آخرت باش و برای این سفرزاد و توشه تهیه کن. «اذا أراد الله أن ینتقم لولیه انتقم من عدوه بعدوه و اذا اراد الله ان ینتقم لنفسه انتقم بولیه من عدوه». هرگاه خداوند تبارک و تعالی بخواهد ظلم بر ولیش را انتقام بگیرد به توسط دشمن، دشمن ولیش انتقام می گیرد و هرگاه بخواهد انتقام خود را بگیرد توسط ولیش از دشمنش انتقام می گیرد. «یا بنی اذا انعم الله علیک نعمه فقل: الحمد لله، و اذا حزنک أمر فقل: لا حول و لا قوه الا بالله، و اذا أبطأ عنک رزق فقل: استغفر الله». پسر من هرگاه نعمتی از جانب پروردگار به تو رو آورد بگو: الحمد لله، و اگر چیزی تو را محزون ساخت بگو: لا حول و لا قوه الا بالله، و اگر روزی و رزقی از تو گرفته شود بگو: استغفر الله. «بئس الأخ یراعیک غنیا و یقطعک فقرا» چه بد رفیقی است آن که در هنگام غنی و داشتن مراعات کند و در موقع فقر و نداری رهایت نماید! «سلاح اللئام قبح الکلام». اسلحه‌ی انسان پست بدزبانی و فحاشی است. «الغناء و العز یجولان فی قلب المؤمن، فاذا وصلا الی مکان فیہ التوکل أوطناه». [صفحه ۴۹] بی نیازی و عزت نفس در قلب مؤمن در جولانند وقتی که به مرتبه و مقام توکل می رسند در دل وطن می گزینند. «والله لموت عالم أحب الی ابلیس من موت سبعین عابدا و عالم ینتفع بعلمه أفضل من ألف عابد». قسم به خدا که مرگ یک عالم نزد شیطان محبوبتر است از مرگ هفتاد عابد و عالمی که از علم خویش بهره برداری کند بهتر است از هزار عابد. «یا بنی ایاک و الکسل و الضجر، فانهما مفتاحا لكل شر انک اذا کسلت لم تؤد حقا و ان ضجرت لم تصبر علی حق». پسر من هرگاه که از کسالت و شکایت کردن پرهیز کنی زیرا که این دو کلید همه‌ی بدیها هستند وقتی که کسل و تنبل شوی حق را ادا نمی کنی و هنگامی که شکایت می کنی در برابر حق شکیبیا نیستی! «ما من عبادة افضل من عفة بطن أو فرج». هیچ عبادتی بالاتر از پاک

نگهداشتن شکم و غریزه‌ی جنسی نیست. «انتم اهل العراق تقولون: أرجى آية في كتاب الله تعالى قوله تعالى: «يا عبادى الذين أسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله» و نحن اهل البيت نقول أرجى آية في كتاب الله تعالى «و لسوف يعطيك ربك فترضى» وعده ربه عزوجل ان يرضيه فى امته». شما مردم عراق می گوئید امید ما به این آیه قرآن است «ای بندگان که بر نفس خویش ظلم روا داشته‌اید از رحمت خدا مأیوس نباشید». ولی ما اهل بیت می گوئیم امیدمان به این آیه از قرآن است «و به زودی (بخاطر تو پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) [صفحه ۵۰] پروردگارت آنقدر به تو می بخشد تا راضی شوی. خداوند به رسول خویش وعده داده تا او را درباره‌ی امتش راضی کند. از امام باقر علیه السلام سؤال شد زاهدترین مردم کیست؟ فرمود: «من لا يبالي الدنيا فى يد من كانت» کسی که باکی ندارد که دنیا در دست چه کسی است. زیان کننده‌ترین اشخاص کیست؟ فرمود: «من باع الباقي بالفانى». کسی که جهان باقی را به دنیای فانی بفروشد. چه کسی قدر و ارزش بیشتر دارد؟ فرمود: «من لا يرى الدنيا لنفسه قدرا». کسی که قدر و ارزشی برای دنیا در نفس و باطن خویش احساس نکند. [۶۳]. محمد بن مسلم و جابر جعفری نقل می کنند که امام باقر علیه السلام درباره‌ی این آیه «فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون» فرمود: «نحن اهل الذكر» منظور از اهل ذکر ما هستیم. برید بن عجلی از امام باقر علیه السلام درباره‌ی این آیه «و كذلك جعلناكم أمة وسطا» نقل می کند که فرمود: «نحن الأمة الوسط و نحن الشهداء الله على خلقه و حجة فى ارضه». امت میانه و شاهدان الهی بر خلق و راهنمایان در روی [صفحه ۵۱] زمین ما هستیم. «و يوم نبعث من كل أمة شهيدا» قال: «نحن الشهود على هذه الأمة» روز قیامت از هر امتی شاهدی بر می گزینیم: امام علیه السلام فرمود: شاهدان بر این امت ما هستیم. «قل انما اعظكم بواحدة قال: الولاية». بگو شما را به یک چیز موعظه می کنم امام علیه السلام فرمود یعنی به ولایت. «و اسبغ عليكم نعمة ظاهرة و باطنة» قال: النعمة الظاهرة النبى صلى الله عليه و آله و سلم و ما جاء به من معرفته و توحیده، و اما النعمة الباطنة ولايتنا أهل البيت و عقد مودتنا». «و نعمتهای خویش را آشکار و نهان بر شما کامل کردم». امام علیه السلام فرمود: نعمت آشکار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و آنچه را که از معارف و توحید بر او نازل شده می باشد و نعمت نهان و باطنی ولایت ما اهل بیت و پیوند دوستی ماست. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۷۸-۱۸۰. «یا جابر اوصیک بخمس: ان ظلمت فلا تظلم، و ان خانوك فلا تخن، و ان كذبت فلا تغضب، و ان مدحت فلا تفرح، و ان ذممت فلا تجزع». ای جابر تو را به پنج چیز سفارش می کنم: اگر بر تو ظلم شد تو ظلم نکن، اگر به تو خیانت شد تو خیانت نکن، اگر تو را تکذیب کردند عصبانی نشو، اگر تو را تعریف و تمجید کردند خوشحال مشو و اگر مذمت نمودند آه و ناله نکن. «یا جابر ادفع عظیم الحرص بايثار القناعة، و استجلب حلاوة الزهادة بقصر الأمل، و تعرض لرقه القلب بكثرة الذكر [صفحه ۵۲] فى الخلوات». ای جابر! حرص زیاد را با قناعت از بین ببر، با کوتاه کردن آرزو حلاوت و شیرینی زهد را بدست آور، دل را هم به توسط یاد خدا در خلوتها نرم و خاضع کن. «یا جابر: تحرز من ابليس بالخوف الصادق، اياك و الرجاء الكاذب و استرجع سالف الذنوب بشدة الندم و كثرة الاستغفار». توسط ترس راستین و واقعی از خدا از شیطان دوری گزین، و از امید دروغین پرهیز کن، و با رجوع و توجه به گناهان گذشته سخت نادم و پشیمان باش و زیاد استغفار کن. «و تعرض للرحمة و عفوالله بحسن المراجعة و استعن على حسن المراجعة بخالص الدعاء و المناجات فى الظلم». خود را در معرض رحمت و عفو پروردگار قرار بده البته توسط توبه و بازگشت شایسته و برای بازگشت شایسته از اخلاص در دعا و مناجات در تاریک‌های شب کمک بگیر. شخصی در محضر امام باقر علیه السلام گفت: «اللهم أغننا عن جميع خلقك» پروردگارا مرا از همه‌ی خلقت بی نیاز کن. امام علیه السلام فرمود: اینطور دعا نکن بلکه بگو: «اللهم أغننا عن شرار خلقك فان المؤمن لا يستغنى عن أخيه». خداوندا مرا از شرار خلقت بی نیاز کن زیرا مؤمن حتما به برادر مؤمن خویش نیازمند است. «صحبة عشرین سنة قرابة». بیست سال رفاقت و مصاحبت در حکم خویشاوندی است. [صفحه ۵۳] «ان الله کره الحاح الناس بعضهم على بعض فى المسألة و احب ذلك لنفسه. ان الله جل ذكره يحب ان يسأل و يطلب ما عنده». خداوند تبارک و تعالی کراهت دارد که مردم رفع حوائج و مشکلات خود را از یکدیگر بخواهند بلکه این را برای خود می پسندد. خداوند جل

ذکره دوست می دارد که آنچه از نعمات و گره گشائی ها که در اختیار دارد مورد مطالبه و سؤال بندگانش قرار گیرد. «کم من رجل قد لقی رجلاً فقال له: کب الله عدوک و ماله من عدو الا الله». گاهی شخصی با شخص دیگری ملاقات می کند و می گوید خداوند دشمنت را نابود کند در حالی که دشمنی جز خداوند تبارک و تعالی ندارد!». «لیس من اخلاق المؤمن الملق و الحسد الا فی طلب العلم». از اخلاق مؤمن چاپلوسی و حسادت نیست مگر در فراگرفتن علم و دانش. «اول من شق لسانه بالعربیة اسماعیل بن ابراهیم علیهما السلام و هو ابن ثلاث عشرة سنة و کان لسانه علی لسان ابيه و أخیه فهو اول من نطق بها و هو الذبیح». اول کسی که زبانش به عربی گویا شد اسماعیل فرزند حضرت ابراهیم علیهما السلام بود در حالی که سیزده ساله بود و تا قبل از آن همانند پدر و برادرش حرف می زد و او همان ذبیح است. «قولوا للناس أحسن ما تحبون ان یقال لکم» با مردم بهتر از آن گونه ای صحبت کنید که دوست دارید با [صفحه ۵۴] شما صحبت کنند. «ان الله یحب افشاء السلام». خداوند تبارک و تعالی فاش و بلند سلام کردن را دوست می دارد. تحف العقول، ص ۲۸۴-۳۰۰

شهادت امام علیه السلام

امام محمد باقر علیه السلام هفتم ذی الحجه سال ۱۱۴ هجری در سن پنجاه و هفت سالگی در زمان هشام بن عبدالملک مسموم و شهید شد و گفته شده که آن حضرت را ابراهیم بن ولید بن عبدالملک مروان به زهر شهید کرد. در روایت است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: پدرم به بیماری سختی مبتلا شد که اکثر مردم نگران حال آن حضرت شدند و خاندان او اشک می ریختند. امام علیه السلام فرمود: من در این مرض نخواهم رفت از آن مرض صحت یافت و مدتی صحیح و سالم بود تا اینکه یک روز فرزندش امام صادق علیه السلام را طلبید و فرمود: که جمعی از ساکنین مدینه را باخبر کن. حضرت صادق علیه السلام می فرماید: عده ای از اهل مدینه را حاضر کردم در برابر آنها به من خطاب کرد که ای جعفر همین که من به عالم بقاء رحلت نمودم مرا غسل بده، کفن کن و در سه جامه که یکی ردای حبره بود که با آن نماز جمعه می خواند و یکی پیراهنی که خود می پوشید و فرمود عمامه بر سرم ببند و عمامه را از جامه های کفن حساب مکن و برای من به جای لحد زمین را بشکاف زیرا که من فربه هستم و در زمین مدینه برای من لحد نمی توان ساخت و قبر مرا چهار انگشت از زمین بالاتر قرار بده و آب بر قبر من بریز و در همین لحظات اهل مدینه را گواه گرفت. [صفحه ۵۵] امام صادق علیه السلام می فرماید وقتی مردم متفرق شدند به پدر بزرگوارم عرض کردم آنچه می فرمودی عمل می کردم به گواه گرفتن احتیاج نبود. آن حضرت فرمود: ای فرزند برای این گواه گرفتم که بدانند تو وصی من هستی تا در موضوع امامت با تو نزاع نکنند. به پدرم عرض کردم امروز شما را از همه روز سالمتر می بینم و هیچ نوع آثاری از مرگ در شما مشاهده نمی کنم. فرمود: «یا بنی اما سمعت علی بن الحسین نادانی من وراء الجدار، أن: یا محمد تعال عجل». پسر من مگر نمی شنوی صدای پدرم را که از پشت دیوار مرا می خواند و می فرماید ای محمد بیا به سوی ما و عجله کن! و نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: پدرم به من فرمود: من امشب جهان را بدرود خواهم گفت. هم اکنون پدرم را دیدم که شربت گوارا نزد من آورد و نوشیدم و مرا به جهان آخرت و دیدار پروردگار بشارت داد [۶۴].

پاورقی

[۱] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۱۵. [۲] بحار، ج ۴۶، ص ۲۱۵. [۳] بحار، ج ۴۶، ص ۲۱۵. [۴] امامی صدوق، ص ۳۵۳. [۵] معانی الاخبار، ص ۶۵. [۶] علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۳۳. [۷] روضه کافی، ص ۸۴. [۸] خزینة الجواهر، ص ۱۱۱. [۹] منتهی الامال، ج ۲، ص ۱۰۷. [۱۰] اصول کافی، ج ۲، ص ۴۲۳. [۱۱] روضه کافی، ص ۷۶. [۱۲] اصول کافی، ج ۲، ص ۴۰۰. [۱۳] پند تاریخ، ج ۵، ص ۱۱۸، نقل از دارالسلام نوری. [۱۴] جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۰۲. [۱۵] ارشاد مفید، ص ۲۴۷. [۱۶] ثواب الاعمال، ص ۱۶۸.

[۱۷] بحار، ج ۴۶، ص ۲۹۸. [۱۸] منتهی الامال، ج ۲، ص ۱۰۵. [۱۹] تذکره ابن جوزی، ص ۳۴۹. [۲۰] احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۱۷۴. [۲۱] احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۱۷۴. [۲۲] احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۱۷۸. [۲۳] مائده -۳. [۲۴] قیامت -۱۶. [۲۵] الحاقه -۱۲. [۲۶] نحل -۸۹. [۲۷] یس -۱۲. [۲۸] انعام -۳۸. [۲۹] دلائل الامامه، ص ۴. [۳۰] رجال بحر العلوم، ج ۲، ص ۱۳۶. [۳۱] رجال بحر العلوم ج ۲ ص ۱۴۰. [۳۲] سفینه البحار، ج ۱، ص ۸. [۳۳] رجال نجاشی، ص ۷ - ۱۰. [۳۴] سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۴۱ - ۱۴۲. [۳۵] تحفه الاحباب، ص ۳۵۱. [۳۶] رجال کشی، ص ۱۶۲. [۳۷] سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۳۱. [۳۸] رجال علامه ی حلی، ص ۷۶. [۳۹] سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۴۷. [۴۰] رجال نجاشی، ص ۱۲۵. [۴۱] سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۳۴. [۴۲] رجال نجاشی، ص ۱۴۷. [۴۳] سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۲۳. [۴۴] رجال علامه ی حلی، ص ۲۷. [۴۵] سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۸. [۴۶] رجال علامه ی حلی، ص ۸۵. [۴۷] المناقب، ج ۳، ص ۳۲۹. [۴۸] منتهی الآمال، ج ۲، ص ۴۹۴. [۴۹] بقره، ۱۸۷. [۵۰] روضه ی کافی، ص ۳۴۹. [۵۱] بحار، ج ۴۶، ص ۳۲۶. [۵۲] بحار، ج ۴۶، ص ۳۵۵. [۵۳] کافی، ج ۶، ص ۲۵۶. [۵۴] احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۵۷. [۵۵] احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۵۷. [۵۶] آل عمران، ۶۱. [۵۷] نساء، ۲۳. [۵۸] احتجاج، ج ۲، ص ۵۸. [۵۹] انبیاء، ۳۰. [۶۰] طه، ۸۱. [۶۱] ارشاد، ص ۲۸۳. [۶۲] احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۱۸۵ - ۲۰۱. [۶۳] احقاق الحق، ص ۱۸۵ - ۲۰۱. [۶۴] بحار، ج ۴۶، ص ۲۱۳.

سلام المؤمنین
نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org